

## واکاوی مستثنیات غیبت

سید محمد جواد مرتضوی\*

### چکیده

در بحث حرمت غیبت در فقه شیعه استثنائاتی وجود دارد مانند غیبت متجاهر به فسق، غیبت مظلوم از ظالم، غیبت از شخصی در مقام مشورت و غیبت از شخصی برای بازداشتن او از معصیت و.... قاعده‌ای کلی در بحث استثنای غیبت وجود دارد و آن این است که اگر غیبت کردن مصلحت مهم تری نسبت به مفساد مترتب بر غیبت داشته باشد در این صورت غیبت واجب یا جایز است، البته در نصوص رسیده از اهل بیت علیهم‌السلام دو مورد غیبت جایز شمرده شده است و تصریح به جواز آن شده است هر چند که ممکن است در بعضی موارد مصلحت اهمی وجود نداشته نباشد. بر اساس این قاعده‌ی کلی مستثنیات غیبت منحصر به این موارد ذکر شده در پژوهش نیست اما ده مورد از مهم‌ترین این مستثنیات مطرح شد و قیود هر کدام از این موارد بررسی قرار گرفت. در خلل استثنای مطرح شده به بحث‌های اجتماعی مهمی پرداخته شده است که هرچه بیش تر به دقت و ریز سنجی شریعت مقدس پی می‌بریم.

واژگان کلیدی: غیبت، مستثنیات غیبت، حرمت، نصح المستثیر، متجاهر

---

\* طلبه پایه پنجم مدرسه علمیه شهیدین علیهم‌السلام، تاریخ نگارش: بهار ۱۴۰۱.



## ۱. مقدمه

یکی از ویژگی‌های مسلمان واقعی پرهیز از گناهان است و یکی از مهم‌ترین گناهان و شدیدترین گناهان غیبت است که حرمت آن برای مسلمانان ثابت است. اما یکی از مسائل مهم در مسئله غیبت این است که مواردی وجود دارد که غیبت کردن جایز یا واجب شمرده است که به این موارد مستثنیات غیبت می‌گوییم و در بعضی موارد اگر غیبت نکنیم مرتکب گناه شده ایم لذا آشنایی کامل با این موارد و آشنایی با حدود این موارد بسیار اهمیت دارد. در این موضوع پژوهش‌ها و کتاب‌هایی کار شده است اما در این پژوهش بر آنیم که دقیق‌تر به قیود این استثنائات غیبت پردازیم و موارد دیگری هم به این استثنائات اضافه کرده ایم که در مقاله‌های نوشته شده کم‌تر به آن‌ها پرداخته شده است. در این مقاله سعی شده است که به امتدادهای اجتماعی بعضی از استثنائات اشاره شود تا به مصالح بیش‌تری رهنمون شویم. در این پژوهش از بررسی لغوی غیبت بحث را شروع می‌کنیم و به تعریف و اقسام غیبت می‌پردازیم و پس از آن استثنائات غیبت را یک به یک مطرح خواهیم کرد و به روایات و قول فقهاء ذیل هر کدام از آن‌ها می‌پردازیم.

## ۲. بررسی لغوی (غیبت)

غیبت اسم مصدر از ریشه «غ ی ب» است (غاب، یغیب، غیبه) و به معنای بدگویی در غیاب کسی است. ابن فارس ذیل ماده (غیب) غیبت را این‌گونه معنی کرده است: «الغیبة: الوقیعة فی الناس من هذا، لأنّها لا تقال إلا فی عیبة» ابن فارس می‌گوید: کلمه غیبت به معنای بدگویی درباره مردم از همین ماده است، زیرا این بدگویی مگر در حالت غیاب شخص گفته نمی‌شود (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۴۰۳).

اما تعریف غیبت در کتب بعضی دیگر از لغویون:

صحاح اللغة: «اغتابه اغتیباً، إذا وقع فیه؛ و الاسم الغیبة، و هو أن یتکلم خلف إنسان مستور بها یعمّمه لو سمعه فإن کان صدقاً سُمّی غیباً، و إن کان کذباً سُمّی بهتاناً» (جوهری، ۱۳۷۶ق، ج ۱، ص ۱۱۲).

القاموس المحيط: «وغابه: عابه، و ذکره بها فیه من السوء، کاغتابه. والغیبة: فعلة منه، تكون حسنة أو قبیحة» (فیروز آبادی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۱۲).

المصباح المنیر: «واعتابه اغتیباً إذا ذکره بها یکره من العیوب و هو حقّ و الاسم



الْغَيْبَةُ فَإِنْ كَانَ بَاطِلًا فَهُوَ الْغَيْبَةُ فِي بُهْتٍ» (فیومی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۴۵۷).

النهاية في غريب الحديث: «وَهُوَ أَنْ يُذَكَرَ الْإِنْسَانُ فِي غَيْبَتِهِ بِسُوءٍ وَإِنْ كَانَ فِيهِ، فَإِذَا ذَكَرْتَهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ فَهُوَ الْبُهْتَانُ» (ابن اثير، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۳۹۹).

آن چه که از صحاح اللغة و بعضی دیگر از کتب لغت استفاده می شود این است که وجود عیب معتبر است و در ظاهر آن چه از تعریف النهاية في غريب الحديث مستفاد است عدم وجود عیب می باشد و بهتان هم طبق تعریف النهاية في غريب الحديث و المصباح المنير و صحاح اللغة قسمی از غیبت است و همچنین مستفاد از صحاح اللغة معتبر بودن مستور بودن عیب است.

اشکالاتی از فقها به تعاریف بالا وارد شده است که به آن ها پرداخته نمی شود، چون که از مقصود این مقاله به دور است.

### ۳. اقسام غیبت

مرحوم شهید ثانی رساله بسیار جالبی در موضوع غیبت دارد، ایشان درباره اقسام غیبت می فرماید: «لَمَّا عَرَفْتَ أَنَّ الْمُرَادَ مِنْهَا ذِكْرُ أَخِيكَ بِمَا يَكْرَهُهُ مِنْهُ لَوْ بَلَغَهُ أَوْ الْإِعْلَامُ بِهِ أَوْ التَّنْبِيْهُ عَلَيْهِ، كَانَ ذَلِكَ شَامِلًا لَمَّا يَتَعَلَّقُ بِتَقْصَانٍ فِي بَدَنِهِ أَوْ نَسَبِهِ أَوْ خَلْقِهِ أَوْ فِعْلِهِ أَوْ قَوْلِهِ أَوْ دِينِهِ أَوْ دِيَاةٍ، حَتَّى فِي ثَوْبِهِ وَ دَارِهِ» (عاملی، ۱۴۲۱ق، ص ۴۸۹).

مرحوم شهید ثانی می فرماید: چون دانستی که مراد از غیبت این است که درباره برادرت چیزی بگویی که اگر به گوش او برسد، یا به خودش بگویی، یا به او گوشزد کنی ناراحت می شود، بدان که این غیبت شامل ذکر عیب و نقص جسمی، خانوادگی، اخلاقی، رفتاری، گفتاری، دینی و دنیایی او و حتی معایب لباس و خانه اش می شود.

### ۴. تعریف اصطلاحی غیبت حرام

اگر بخواهیم یک تعریف جامعی از غیبت را نقل کنیم، تعریف علامه مجلسی در کتاب بحار الأنوار را ارائه می دهیم:

غیبت یاد کردن انسان معین یا در حکم آن، در غیابش به چیزی است که نسبتش را به او ناپسند می شمارد، در حالی که آن چیز (عیب) دراو وجود دارد و از نظر عرف عیب محسوب



می‌شود، با قصد عیب زدن و نکوهش، (اعم از این که با قول یا اشاره یا کنایه، به طور تلویحی یا تصریحی باشد) (اصفهانی، ۱۴۱۰ق، ج ۷۲، ص ۲۲۱).

این تعریف قیودی دارد که با هر کدام از قیود، حدود غیبت حرام مشخص می‌شود و بررسی قیود آن بحث مفصلی می‌طلبد که خارج از موضوع پژوهش ماست و به همین مقدار کفایت می‌شود. همچنین این نوع غیبتی که تعریف کردیم، به حکم قرآن و روایات و اجماع و عقل حرمت دارد و بررسی أدله حرمت از جایگاه موضوع این پژوهش خارج است.

## ۵. مستثنیات غیبت

### ۵-۱. تذکر

ابتداء توضیح مختصری از کلام شیخ انصاری در کتاب مکاسب داشته باشیم برای این که با قاعده کلی مستثنیات غیبت آشنا شویم.

مرحوم شیخ انصاری یک قاعده کلی را بیان می‌کنند که با دقت در آن، مسئله مستثنیات غیبت روشن می‌شود. شیخ انصاری می‌فرمایند: از آن چه که از روایات به دست می‌آید غیبت به خاطر چند جهت حرام است: ایذاء مومن، هتک حرمت مومن، ریختن آبروی مومن و تحقیر شدن انسان مومن. در ادامه شیخ انصاری می‌فرمایند که اگر در جایی مصلحتی اقوی برای فرد مغتاب وجود داشت مانند این که با غیبت کردن باعث نجات جان فرد مغتاب می‌شویم و یا اگر غیبت صورت نگیرد فرد مغتاب دچار مشکلاتی می‌شود یا این که مصلحتی برای شخص ثالثی وجود داشت که آن مصلحت مهم تر از حرمت مومن بود باید حکم طبق آن مصلحت اقوی باشد. مرحوم شیخ می‌فرمایند که اگر شما طبق ترازوی عقل و شرع محاسبه کردید که مثلاً غیبت کردن باعث نجات فرد است و جلوگیری از افتادن او در مشکلاتی می‌شود جایز است که غیبت او صورت بگیرد (انصاری دزفولی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۴۲).

در ادامه به بررسی موارد استثنا شده که چندی از آن‌ها در متن بالا ذکر شد می‌پردازیم اما با توجه به متن بالا و کلام شیخ انصاری رحمته موارد جواز غیبت در این مواردی که خواهند آمد منحصر نمی‌شود زیرا غالب این موارد استثناء شده ورود در باب تراحم دارند، که بحثی اصولی است و مربوط به صورتی است که یک حکم با حکم دیگر در مقام امثال تراحم داشته باشند و



البته که این تزامم فقط در موارد استثنا شده پیش نخواهد آمد بلکه ممکن است مواردی را مشاهده کنیم که تزامم مهم و مهم پیش آمده است اما در این موارد استثنا شده نیست لذا باید در آن موضع هم حکم جواز را برای مهم صادر کنیم.

## ۵-۲. تقسیم بندی

بنابر نکته‌ای که در متن بالا توضیح داده شد از کلمات بزرگان این گونه استفاده می‌شود که مستثنیات غیبت دو صنف است:

اول: منحصر در عدد معینی نباشد و اگر برای غیبت کننده یا غیبت شنونده یا افراد دیگر مصلحتی باشد که از غیبت مومن مغتاب بالاتر است، غیبت جایز است و همان طور که گفتیم این یک قانون کلی است ارتکاب یک معصیت به دلیل مصلحتی اقوی جایز است، البته بعضی از این موارد در نصوص گفته شده است که در ادامه آن‌ها را بررسی خواهیم کرد.

دوم: غیبت‌هایی که به خاطر دلیل جایز است، اگر چه مصلحتی هم نباشد و برای آن دو مصداق ذکر شده است:

۱. اگر شخص غیبت شونده متجاهر به فسق باشد.

۲. در صورتی که مظلوم آن چه را که ظالم در قبال او انجام داده است اظهار کند، هر چند که مخفیانه بوده باشد (انصاری دزفولی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۴۳ - ۳۴۵).  
که در ادامه به بررسی این دو مورد هم می‌پردازیم.

## ۵-۳. استثناء اول: متجاهر به فسق

اگر شخصی فسق علنی انجام می‌دهد غیبت او جایز است، اما این که فقط غیبت ان معصیتی که متجاهر به آن است صورت بگیرد یا می‌توان غیبت معصیت‌های دیگر او هم کرد جای بحث دارد که خواهد آمد. حتی مرحوم شیخ انصاری ذم و لعن او هم جایز می‌دانند (انصاری دزفولی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۴۳ - ۳۴۵). مرحوم خوئی می‌فرمایند که: غیبت او جایز است و این حکم بلا خلاف بین شیعه و اهل سنت است (خوئی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۵۲۵).

مرحوم شیخ انصاری جواز غیبت متجاهر به فسق را به این جمله معلل فرموده‌اند: «فإن من لا یبالی بظهور فسقه بین الناس لا یکره ذکره بالفسق» شیخ انصاری می‌فرمایند: کسی که متجاهر به فسق



است و علنا فسق و فجور انجام می‌دهد، کسی است که باکی ندارد فسقش بین مردم ظاهر شود و کسی که ترس از ذکر این مساله ندارد غیبت او جایز است (انصاری دزفولی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۴۳).

روایات در باب جواز غیبت متجاهر به فسق متعدد است و مرحوم شیخ انصاری هم ادعای استفاضه دارند، همچنین برخی این روایات از جهت دلالتی و سندی قابل بررسی هستند، اما با توجه به تلقی اصحاب به قبول (جواز غیبت متجاهر به فسق) و قبول برخی از روایات نیازی به بررسی این روایات در این پژوهش نیست.

از جمله‌ی آن روایات:

روایت اول: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «من ألقى جلباب الحياء فلا غيبة له» (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۹، ص ۱۲۹).

روایت دوم:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَيَابَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ الْغَيْبَةُ أَنْ تَقُولَ فِي أَخِيكَ مَا سَرَّهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَمَّا الْأَمْرُ الظَّاهِرُ فِيهِ مِثْلُ الْحِدَّةِ وَالْعَجَلَةِ فَلَا وَ الْبُهْتَانُ أَنْ تَقُولَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۶۵۸).

روایت سوم:

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ رَضَوَانُ اللَّهُ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ جَامِعٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَرْقِيِّ عَنْ هَارُونَ بْنِ الْجُهْمِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام قَالَ: إِذَا جَاهَرَ الْفَاسِقُ بِفُسُوقِهِ فَلَا حُرْمَةَ لَهُ وَ لَا غَيْبَةَ» (ابن بابویه، ۱۳۷۶، ص ۳۹).

مرحوم صاحب جواهر علاوه بر سیره، استدلال دیگری هم می‌کنند و می‌فرمایند: سیره مستمره بر غیبت متجاهر به فسق است و دلیل دیگر این است که زمانی که متجاهر علنا معصیت می‌کند، بر همه معلوم و گویاست که غیبت نیست چون غیبت کشف السر است اما نسبت به متجاهر سری وجود ندارد (نجفی، ۱۴۲۱ق، ج ۲۲، ص ۶۹).

### ۱-۳-۵. تعریف متجاهر

مرحوم شیخ انصاری متجاهر را این گونه تعریف می‌کنند: متجاهر به فسق کسی است که فسقی



که تجاهر به آن می کند را به عنوان قبیح قبول داشته باشد، اما اگر عمل قبیحی را انجام دهد و نزد خودش توجیهی داشته باشد و با آن بخواهد بگوید عمل فرد قبیح نیست، این فرد متجاهر نیست. مثل اینکه فردی که از عمال ظلمه است و به ظالم کمک می کند اما معتقد است کمکش قبیح نیست چون گاهی به مظلومان کمک می کنم، در این صورت دیگر این فرد از اعوان ظلمه نمی باشد و متجاهر به فسق نیست مگر اینکه عذر غیر قابل قبول داشته باشد (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۴۶).

و پس از آن ایشان قاعده کلی را ذکر می کنند و آن این است که اصل نسبت به مومن حفظ احترام مومن است و در خروج از این قاعده کلی باید به قدر متیقن اکتفاء کنیم.

### ۲-۳-۵. غیبت معصیت غیر متجاهر

یکی از فروعی که ذیل همین استثناء مطرح می شود این است که آیا کسی که در معصیتی متجاهر است و در معصیت دیگر غیر متجاهر است می توان غیبت آن معصیت غیر متجاهر را هم کرد؟

از اقوال مطرح شده فقهاء استفاده می شود که نسبت به این موضوع سه قول وجود دارد:

۱. برخی مانند حضرت امام خمینی قائل شده اند که غیبت این شخص در غیر متجاهر به آن معصیت جایز نیست (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۲۷۹).

۲. برخی مانند صاحب حدائق به نقل برخی از اعلام قائل شدند که غیبت تمام گناهان این شخص جایز است (بحرانی، ۱۴۹۵ق، ج ۱۸، ص ۱۶۶).

۳. مرحوم شیخ انصاری در مسئله تفصیل می دهند، تفصیل بین چیزی که تجاهر به آن ندارد اما از نظر معصیت و قبح کمتر از معصیتی است که تجاهر به آن دارد. مثلاً فردی متجاهر به زنا است و ما غیبت او را در نگاه کردن به زن نامحرم کنیم که نگاه کردن حکمش از زنا کردن کمتر است، حال نسبت به زنا که غیبتش بخاطر تجاهر جایز است و نسبت به نگاه کردن که گناهش کمتر از زنا است غیبت جایز است و تفصیل بین چیزی که تجاهر به آن ندارد ولی از نظر معصیت بیشتر از معصیتی است که تجاهر به آن دارد، مثل فرد تجاهر به زنا دارد اما تجاهر به قتل ندارد، در اینجا نسبت به قتل غیبت فرد جایز نیست (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۴۶).



شاید دلیل قائلین به جواز غیبت، روایت نبوی و روایات مطلق است، که به نمونه‌ای از آن‌ها اشاره شد و آن این بود، فردی که حیاء را از خود دور کرد، غیبت ندارد و متجاهر هم همین گونه است و دیگر برای او احترامی وجود ندارد و حرفی که پشت سر او زده می‌شود غیبت نمی‌باشد و مثل مشرک می‌شود.

و دلیل دسته‌ی دیگر از فقها که می‌فرمایند غیبت کردن متجاهر به فسق جایز نیست مگر غیبت همان گناهی که متجاهر به آن است، شاید اطلاق ادله حرمت غیبت است و قدر متیقن از خروج حرمت، در معصیتی است که تجاهر به آن می‌کند و در غیر معصیتی که تجاهر می‌کند دلیل بر تقیید اطلاقات نداریم.

شاید از این دو بیان دلیل تفصیل در جواز غیبت مشخص شود، به اینکه جواز غیبت نسبت به پایین‌تر، به دلیل این است که وقتی شخصی نسبت به گناه بزرگتر باکی ندارد، نسبت به گناه کوچکتر هم باکی ندارد اما نسبت به گناه بزرگتر فرد برای خودش حرمت قائل است و حیاء را از خود دور نکرده و نسبت به آن غیبت شخص جایز نیست.

در نتیجه در این بحث سه قول وجود دارد و در مکاسب شیخ انصاری هم می‌نگریم که مرحوم شیخ روایت نبوی که ذکر شد را بر همین وجه سوم حمل کرده‌اند (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۴۶).

#### ۴-۵. استثناء دوم: غیبت مظلوم از ظالم

یکی از موارد استثناء شده، غیبت مظلوم از ظالم است و البته فروعی هم در این مسئله مطرح است که در خلال استدلال به دو آیه از قرآن به آن‌ها اشاره می‌کنیم.

اما قبل از بررسی این ادله به سخنی از حضرت امام خمینی علیه السلام در خصوص اهمیت دادرسی به مظلومین اشاره کنیم که اهمیت توجه به این مورد استثناء شده را دریابیم. حضرت امام علیه السلام می‌فرمایند: فلسفه تشکیل حکومت، دادرسی به حق مظلومین است، چنانکه در قضیه سمره بن جندب و انصاری در حدیث «لاضرر ولاضرار» انصاری بیان ظلم و تهتکی که از جانب سمره شده را در نزد پیامبر واگو کرد. و شاید بتوانیم ادله دال بر وجوب شهادت و حرمت کتمان شهادت را شاهدی بر این مدعی یعنی دادرسی به حق مظلومین قرار داد (خمینی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۴۲۶).





#### ۵-۴-۱. بررسی دو آیه

در این مسئله به بررسی دو آیه از قرآن اکتفا می‌کنیم و بررسی این دو آیه ما را به مقصودمان از پژوهش می‌رساند:

آیه اول: «لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا» (نساء، ۱۴۸).  
از این آیه این گونه استدلال می‌کنیم که اگر استثناء را متصل بدانیم و استثناء را از «جهر به سوء» بدانیم، در این صورت مفاد آیه آن است که خدای متعال جهر به سوء را دوست ندارد مگر کسی که مظلوم شده که حق دارد جهر به ظلم بکند، و برای او جهر به سوء جایز است، و با توجه به آن که إطلاق جهر به سوء، شامل شتم و فحش، دعای به بدی و غیبت می‌شود، در تفسیر قمی چنین آمده است: «أَيُّ لَا يُحِبُّ أَنْ يَجْهَرَ الرَّجُلُ بِالظُّلْمِ وَالسُّوءِ وَيُظَلِّمُ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ، فَأُطْلَقَ لَهُ أَنْ يِعَارِضَهُ بِالظُّلْمِ» (قمی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۵۷).

امام خمینی علیه السلام احتمال داده‌اند که استثناء در آیه شریفه منقطع بوده، زیرا ارتباطی بین «مظلوم» با «جهر به سوء» نیست، تا بتوان مظلوم «من ظلم» را از گفتار ناپسند «الجهر بالسوء» استثناء کرد.

بنابراین احتمال، نمی‌توان حکم مستثنی را مطلقاً اثبات کنیم و معتقد شویم که هر جهر به سوئی جایز می‌باشد. در استثناء منقطع نمی‌توان اثبات کرد که مستثنی چه حکمی دارد، لذا نمی‌توان به مستثنی اخذ کرد و حکم به جواز جهر به سوء «غیبت» کرد. و مرحوم امام علیه السلام در ادامه می‌فرمایند این که احتمال دادیم استثناء منقطع باشد. این جنی هم استثناء را در این آیه منقطع دانسته است و ابن عباس هم «من ظلم» را به صیغه معلوم قرائت کرده که طبق این قرائت استثناء منقطع خواهد بود، و معنای فعل معلوم این چنین خواهد بود که: من ظلم لایخفی امره علی الله و هو السميع العليم.

در ادامه مرحوم امام می‌فرمایند: آیه شریفه اگرچه استثناء متصل هم باشد، ولی إطلاق ندارد؛ زیرا تقدیر آیه می‌شود «لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ». بنابراین، آیه شریفه فقط دلالت می‌کند که جهر به سوء برای مظلوم جایز است، اما این که شامل هر نوع جهر به سوء و نزد هر کسی - از جمله غیبت بشود، دلالتی بر این مطلب ندارد؛ زیرا در این صورت معنای آیه چنین است و مانند این است که بگوییم «لَا تَكْرَمُ أَحَدًا إِلَّا زَيْدًا» که دلالت بر إطلاق در کیفیت اکرام ندارد (خمینی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۴۲۷).



اما مرحوم خوئی معتقدند که آیه شریفه إطلاق دارد، و مظلوم می‌تواند جهر به قول سوء بکند، چه ظالم مرتدع از ظلم خود بشود یا نشود، چه ذکر نزد حاکم باشد یا فرد دیگر (خوئی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۳۴۲).

اگر روایاتی که ذیل آیه در تفاسیر مطرح شده است را بنگریم، در می‌یابیم که عنایت بیش تر به الجهر بالسوء من القول است. مانند روایتی که در مجمع البیان ذیل آیه نقل شده است:

«الْفَضْلُ بْنُ الْحَسَنِ الطَّرِيسِيُّ فِي مَجْمَعِ الْبَيَانِ فِي قَوْلِهِ لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِنَّ الضَّنْفَ يَنْزِلُ بِالرَّجُلِ فَلَا يُحْسِنُ ضِيافَتَهُ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَذْكَرَ سُوءَ مَا فَعَلَهُ» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۲۰۲).

آیه دوم: ﴿وَلَمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ \* إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾ (شوری، ۴۱ - ۴۲).

امام خمینی علیه السلام می‌فرمایند دلالت این آیه بر مقصود از آیه پیشین صریح تر و شاملتر است، چه «انتصار» را به «طلب نصر» معنا کنیم یا به «انتقام از ظالم» تفسیر کنیم؛ چنان که به هر دو معنی در لغت تفسیر شده است.

اما بنا بر تفسیر «انتصار» به «طلب نصر» می‌توان به إطلاق جواز طلب نصرت از هر آن که امید یاری دارد، استدلال کرد، چه آن شخص والی باشد یا شخص دیگر، ظالم متجاهر باشد یا غیر متجاهر، شنونده عالم به عیب ظالم باشد یا جاهل. اما بنا بر تفسیر «انتصار» به «انتقام از ظالم» به خاطر آن که جواز انتقام از ظالم مستلزم جواز انتصار از غیر است، به خاطر این که بسیار کم اتفاق می‌افتد که مظلوم بتواند به تنهایی و بدون کمک از دیگری انتقام از ظالم بگیرد، و ویژگی انتصار مظلوم از شخص دیگر آن است که زشتی‌ها و کارهای بد ظالم را برای دیگری نقل کند. بنابراین، مقتضای إطلاق انتصار این است که کمک از دیگری بگیرد و این هم ملازم با غیبت کردن از ظالم می‌باشد (خمینی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۴۲۷).

آیت الله خوئی معتقدند که این دو آیه سوره شوری مربوط به جواز اعتداء و انتقام از ظالم است و ایشان به تبع محقق اردبیلی این سخن را می‌فرمایند و دو آیه سوره شوری را از قبیل این آیه شریفه ﴿فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ﴾ (بقره، ۱۹۴) دانسته‌اند (خوئی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۳۴۲).



اما اگر بخواهیم یک نکته‌ای را متذکر شویم این است که آیاتی از این قبیل که ذکر شد را با توجه به آیه‌ی حرمت غیبت بررسی کنیم و این‌ها را کنار هم بررسی کنیم تا تمام جوانب رعایت شود، شما چون با ظلم مبارزه می‌کنید و ظلم هم قبیح است، نباید ظالم شوید بلکه در همان حد که به شما ظلم کرده باید رفع ظلم یا دفع ظلم کرد. با کم‌ترین محذور باید به حق خودتان برسید یعنی سعی کنید محذوری پیش نیاید و در جوانب قضیه ظلمی محقق نشود.

### ۵-۵. استثناء سوم: نصح المستشیر

یکی دیگر از مستثنیات غیبت، غیبت به هنگام استشاره می‌باشد و به دنبال این هستیم، در صورتی که مشورت دادن به شخصی و نصیحت کردن و راهنمایی کردن وی متوقف بر غیبت طرف دیگر باشد، آیا غیبت دیگری جایز می‌باشد یا خیر؟ مثل مشورتهایی که به هنگام ازدواج انجام داده می‌شود، آیا جایز است که شخص عیوب دختر یا پسر را بیان کند.

#### ۵-۵-۱. بررسی روایت‌ها

در ابتدا نمونه‌ای از روایات در این مسئله را اشاره می‌کنیم:

مرحوم صاحب و سائل این روایات را در باب ۳۵ «باب وجوب نصیحة المؤمن» از ابواب فعل معروف و همچنین در باب ۳۶ «باب تحریم ترک نصیحة المؤمن و مباحثه» مطرح کرده‌اند.  
روایت اول:

«عَنْهُمْ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ النَّصِيحَةُ لَهُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ» (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۶، ص ۳۸۱).

روایت دوم:

«وَبِالْإِسْنَادِ عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ ابْنِ رَبَائِغٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْخُدَّاءِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: «يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ النَّصِيحَةُ» (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۶، ص ۳۸۱).

مرحوم صاحب و سائل در باب ۳۶ روایاتی مطرح می‌کنند که از آن‌ها این گونه استفاده می‌شود که ترک نصح مومن خیانت به برادر مومن است. برای نمونه دو روایت از این باب را نقل می‌کنیم:

روایت اول:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ النَّعْمَانِ



عَنْ أَبِي حَفْصِ الْأَعْشِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «سَمِعْتَهُ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ سَعَى فِي حَاجَةٍ لِأَخِيهِ فَلَمْ يَنْصَحْهُ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۶، ص ۳۸۱).

روایت دوم:

«وَعَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: «أَيُّا مُؤْمِنٍ مَشَى فِي حَاجَةٍ أَخِيهِ فَلَمْ يَنْصَحْهُ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۶، ص ۳۸۱).

### ۵-۵-۲. بررسی نظر بعضی از فقهاء

کلام شیخ انصاری: نصح مستشیر را واجب دانسته‌اند، بلکه حتی برخی روایات ظهور در این دارد که نصح مومن ابتداءً واجب است، هر چند که شخص از او طلب مشورت نداشته باشد؛ زیرا گفته‌اند که اگر یک مومنی می‌خواهد به تزویج کسی برود که مشکل دینی یا اخلاقی دارد، واجب است شخص وی را نصیحت کنند تا به خلاف نیفتد (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۵۱).

کلام امام خمینی علیه السلام: ابتداءً مسأله را بر فرض این که داخل در «تعارض» باشد بررسی کرده‌اند، و به مقتضای اخبار حکم به تقدیم أدله حرمت غیبت بر أدله وجوب نصح مؤمن کرده‌اند زیرا أدله حرمت غیبت موافق کتاب است، برای همین در ماده اجتماع «نصح مومنی که مستلزم غیبت باشد» را داخل در عمومات أدله ناهیه از غیبت دانسته‌اند ولی در نهایت مقام را داخل باب «تراحم» دانسته‌اند و می‌فرمایند: بهترین راه در رابطه با مسئله نصیحت برادر مؤمن این است که مراتب اهمیت را بسنجیم، یعنی مراتب اهمیت مصالحی که بر نصیحت مترتب است و مراتب مفسدتی که بر غیبت مترتب است، سنجیده شود. گاهی مصالح نصیحت غلبه پیدا می‌کند و می‌گوییم غیبت جایز است و گاهی هم مفساد غیبت غلبه پیدا می‌کند که در این صورت می‌گوییم غیبت حرام است. پس به صورت مطلق نمی‌توان گفت که نصح المستشیر یکی از مستثنیات است (خمینی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۴۳۶).

کلام استاد خویی: مسئله را با توجه به اصل روایات احتمال تعارض داده‌اند و می‌فرمایند: تعارض در دو عامین من وجه تساقط و رجوع به اصاله الاباحه می‌کنیم، سپس معتقد هستند که مسئله داخل در باب «تراحم» باشد (خویی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۳۴۸).



**نتیجه:** نظر سه تن از فقهای بزرگ پیرامون مسئله بیان شد، اما به نظر می‌رسد با بررسی همین اقوال و نظرات دیگر فقها و بررسی نظرات مراجع معاصر در دروس خارجشان نظر امام خمینی و مرحوم خوئی نظر خوبی باشد. مرحوم امام خمینی در المکاسب المحرمة خودشان به کسانی که نصح مستشیر را واجب می‌دانند اشکال می‌کنند و به نظر می‌آید اشکال مناسبی است و می‌فرمایند: غیبت دارای مفاسدی است و نصیحت کردن نیز مصالحی دارد، لذا باید مصالح و مفاسد را توسط عقل و وجدان بررسی کرد، اگر در یکجا اهمیت نصیحت زیاد بود، ممکن است بگویند حرمت غیبت برداشته می‌شود، شما باید نصیحت را انجام دهید چون مفاسد زیادی وجود دارد و درجایی که اهمیت نصیحت کم بود، غیبت حرام است و نمی‌توان نصیحت کرد. تشخیص این مطلب هم به عهده خود شخص یا عرف است (خمینی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۲۹۱).

#### ۶-۵. استثناء چهارم: جرح شهود و روات

یکی از مستثنیات غیبت، جرح شهود و روات احادیث است. کسانی که می‌خواهند در دادگاه شهادت دهند و چیزی را اثبات کنند و شما می‌دانید که این شخص فاسق و فاجر و دروغ‌گو است، شما بیان می‌کنید که او فاسق است. غیبت شاهی که می‌خواهد به دروغ چیزی را ثابت کند، جایز است. شما با غیبت کردن، او را از عدالت ساقط می‌کنید که حقی که با شهادت این شخص در دادگاه ثابت می‌شود تضییع نشود.

و مورد دیگر هم در رابطه با روات حدیث، وقتی شما می‌دانید که انسان دروغ‌گویی است که از ائمه روایت نقل می‌کند، شما می‌توانید از او غیبت کنید و از عدالت ساقط کنید که مردم به او اعتماد نکنند و دین خدا بازیچه دست این‌ها قرار نگیرد.

استثناء جرح شهود و روات مورد اجماع است و همه قبول کرده‌اند که اگر انسان به فسق راوی یا شاهد یقین داشته باشد، جرح او جایز است (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۵۴).

اما سوالی که مطرح می‌شود همان طور که این سوال در بحث تجاهر به فسق مطرح شد این است که: آیا فسق روات و شهود به اندازه‌ای است که او را به عنوان فاسق توضیح دهیم و بیان کنیم یا تمام معایش را بگوییم؟ من خیلی چیزها از او می‌دانم آیا همه را در دادگاه بگویم یا به مقداری بگویم که از عدالت ساقط شود؟ نظر اکثر فقها این است که در مورد روات و شهود مطلقاً می‌توان



بیان کرد و همه عیوب را ذکر کرد. دسته‌ای هم فرموده‌اند فقط به مقدار نیاز بیان شود نه اینکه آبروی او را ببریم. اگر بخواهیم دلایل دسته اول را بیان کنیم، سه دلیل را ذکر می‌کنیم: دلیل اول: شیخ انصاری نقل می‌کنند که باید مصالح و مفاسد را در ترازو بگذاریم و اندازه گیری کنیم، غیبت مفسده دارد ولی شهادت دروغ در دادگاه دارای مفاسدی است. مثلاً شخصی می‌خواهد در دادگاه به دروغ شهادت دهد و ممکن است با این شهادت دروغ، آبروی طرف مقابل را برد، اموالی را از کسی بگیرد و یا خطر جانی داشته باشد، در اینجا مفسده‌ای که به شهادت دروغ در دادگاه مترتب است بسیار بیشتر از مفسده غیبت است. در اینجا مرحوم شیخ انصاری می‌فرمایند مفسده شهادت دروغ به مراتب از مفسده غیبت بالاتر است. در روایت نیز همین‌طور است، اگر کسی از امام صادق علیه السلام روایتی را به دروغ نقل کند، مفاسد زیادی بر آن مترتب است. پس اگر این دو مفسده را در ترازو قرار دهید می‌بینید که مفسده شهادت دروغ یا روایت دروغ خیلی بیشتر از مفسده غیبت است.

دلیل دوم: اجماع، یعنی همه علما اجماع کرده‌اند که غیبت روات و شهود جایز است ولی توضیح نداده‌اند که چقدر غیبت کردن جایز است به اندازه نیاز یا بیشتر (خونی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۵۴۹). دلیل سوم: سیره علمی علما این‌گونه بوده است که کذب راوی یا فسق راوی را بیان می‌کردند و در کتب رجال هم این را می‌بینیم و همچنین سیره آن‌ها در باب شاهد هم همین‌گونه بوده است (نراقی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۴، ص ۱۶۸). اما آن چه باز هم ما می‌بینیم از این دلایل و با بررسی دروس خارج فقها باید به مقدار نیاز اکتفا کنیم و بیش از آن را نباید به بهانه‌ی جرح شاهد یا روات نقل کنیم و در کتب رجال هم همین‌گونه است برای جرح راوی به مقدار نیاز آن را جرح می‌کنند.

## ۵-۷. استثناء پنجم: رد العاصی إلى الصلاح

یکی از مواردی که حکم به جواز غیبت شده است در صورتی است که غیبت کننده با غیبتش قصد ردع مغتاب از منکر را داشته باشد، مثل شراب خوری که اگر ما غیبتش را بکنیم و در میان جمع عیث را بازگو کنیم، سبب آن می‌شود که از معصیت مرتدع و دیگر مرتکب آن نشود.



## ۱- ۷- ۵. بررسی أدله

### دلیل اول

مرحوم شیخ انصاری می‌فرماید: غیبت کردن از او إحسانی است نسبت به او و اولی است از این که عیب او را بپوشانیم (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۵۴۸).

اما مرحوم خوئی اشکالی به این دلیل وارد کرده‌اند: «ففيه اولان الدلیل اخص من المدعی، إذ ربما لا یرتدع المقول فيه عن فعل المنکر» (خوئی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۵۴۸) مرحوم خوئی می‌فرماید که دلیل اخص از مدعاست زیرا ممکن است که کسی که پشت سر او غیبت شده است این غیبت باعث نشود که او دست از منکر بکشد لذا إحسان در حق او نخواهد بود.

آیت الله سبحانی هم همین اشکال را کرده‌اند و این گونه می‌فرمایند: «و لا یخفی أنّ الدلیل الأوّل اخص من المدعی، إذ ربما لا یرتدع، بل یزید عناداً و لجاجاً» (تبریزی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۶۱۶) دلیل اخص از مدعاست زیرا ممکن است که اگر پشت سر گنهکار غیبت کردیم او دست از گناه نکشد بلکه باعث عناد او و لجاجت او شود لذا دیگر إحسان در حق او نخواهد بود.

### دلیل دوم

مرحوم شیخ انصاری دلیل دومی برای جواز این گونه غیبتی ذکر می‌کنند و آن (أدله نهی از منکر است) (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۵۳).

اما مرحوم خوئی به این دلیل اشکالی وارد می‌کنند و آن این است که نمی‌توان با ارتکاب حرامی اقدام به نهی از منکر بکنیم، نهی از منکر در صورتی جائز است که با ارتکاب عمل مباحی باشد و الا خلاف تقوی و حرام خواهد بود، و خداوند جز از متقین عمل کسی را نمی‌پذیرد (خوئی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۵۴۸) و داستان کسی که از مال دزدی صدقه می‌داد و مورد توبیخ امام قرار گرفته مشهور است، پس با ارتکاب حرام اقدام به کار حسنه کردن خلاف تقوی است (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۹، ص ۴۶۷).

بله مرحوم خوئی می‌فرمایند: یکی از مواردی که می‌توان گفت غیبت جایز است، جایی است که شخص دارد آبروی عده‌ای را می‌برد، در اینجا من او را غیبت می‌کنم تا او ادامه ندهد، پس اگر آبروی انسانی در معرض خطر قرار گرفته است می‌توان او را غیبت کرد تا دست از این کار



بردارد. همچنین در اموال مردم مثلاً کارمند بانکی که اموال مردم را می‌خورد و از بین می‌برد، این از امور خطیر است و باید اعلام کرد همچنین در قتل نفوس غیبت جایز است (خوئی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۵۴۸).

پس مرحوم خوئی می‌فرمایند: نمی‌شود در هر گناهی و به دلیل ردع هرگناهی غیبت شخص را کرد بلکه گناهان مرتبه بندی دارد و مفسده عظیمی باید باشد تا بتوانیم بگوییم می‌شود غیبت آن شخص را کرد.

#### ۵-۸. استثناء ششم: نقد مقاله یا ادعای باطل (قدح در مقالات باطله)

یکی دیگر از استثنائات غیبت القدح فی مقالة باطله است؛ یعنی در یک کتاب یا مجله یا روزنامه، مقاله‌ای را نوشته‌اند یا شخصی سخنرانی کرده است و مطالبی را گفته و شما می‌بینید که باطل است و می‌توانید این مقاله یا سخنرانی باطل را جواب دهید، آیا ممکن است که قول او را رد کرد و خطای آن قول را آشکار کرد؟

#### ۱-۸-۵. سه صورت متصوره

بر اساس دروس خارج فقهای معاصر شاید بتوان گفت سه صورت در این مسئله قابل تصویر است: **صورت اول:** مقاله باطل، مقاله دینی و اعتقادی است یعنی اعتقاد مردم را منحرف کرده و باعث انحراف در عقیده می‌شود. شما یک انسان غیرتمند هستید و می‌خواهید از این مقاله باطل جواب دهید، پس «مقاله فی دین» در رابطه با دین مردم است.

در اینجا آیا واجب است از این مقاله باطل جواب دهید یا جایز است؟ اگر واقعاً این مقاله باعث انحراف مردم است، واجب است که جواب دهید، زیرا حفظ شرع مقدس اولی است (عاملی، ۱۴۲۷ق، ج ۴، ص ۳۰۳) اما می‌توان گفت که واجب تخییری است چون علما هستند و شما هم یکی از علما هستید و باید به این مقاله جواب داده شود حالا یا شما و یا علمای دیگر، به‌هرحال باید به این مقاله جواب داده شود. پس صورت اول رد این مقاله باطل واجب است یا به وجوب تعیینی؛ اگر فقط شما می‌توانید جواب دهید و شخص دیگری نیست؛ و یا به وجوب تخییری؛ اگر اشخاص دیگری هم می‌توانند پاسخ دهند و آن مقاله را رد کنند.





صورت دوم: مقاله باطل، مقاله علمی است و عقاید مردم را منحرف نمی‌کند ولی به نظر شما اشتباه است. مثل کتاب‌هایی که همه علما در مورد علم اصول یا فقه و علوم دیگر نوشته‌اند و مسائل شرعی را بیان کرده‌اند ولی به نظر شما بعضی از مسائل اشتباه است، چنانچه در درس‌های خارج معمولاً این‌طور است که نظرات علما را با احترام ذکر می‌کنند و جواب می‌دهند. این القحذ فی مقاله هست ولی چون بحث عقیدتی نیست و بحث علمی است لذا واجب نیست که رد شود ولی جایز است و می‌توان رد کرد. هرچند از یک نظر ممکن است نقص در آن شخص باشد؛ یعنی کسانی که به حرف شما گوش می‌کنند، می‌گویند این آقا اینجا اشتباه کرده است و ممکن است آن شخص ناراحت شود که چرا نظر مراد کرده ولی باین وجود چون بحث علمی است اشکال ندارد و با رد نظر او نمی‌خواهیم نقصی را به او نسبت دهیم، در اینجا جایز است که این مقاله علمی را رد کنیم.

صورت سوم: گاهی شخصی فوت می‌کند و شخص دیگری از او تعریف می‌کند که معمولاً در مجالس ختم و فاتحه این‌گونه است و شما هم می‌دانید که درست نمی‌گوید و باطل است. در اینجا آیا لازم است آن را رد کنیم؟ چون اینجا هم جزء مقاله باطل یا ادعای باطل است. یا مثلاً درباره شخصیتی مقاله‌ای نوشته می‌شود که تعریف بیش از اندازه صورت می‌گیرد یا تکذیب می‌کنند و شما می‌دانید که اشتباه است؛ در اینجا نه بحث عقاید است که بگوییم واجب است مقابله و رد شود، بحث علمی هم نیست، در اینجا آیا واجب است یا جایز یا به‌طور کلی جایز نیست؟

این جا ممکن است بتوانیم بگوییم جایز است زیرا حرف باطلی از شخصی صادر شده و شما می‌دانید که این حرف باطل است و با دلیل هم می‌توانیم بگوییم این حرف شما باطل است.

نتیجه: سه صورت در این مسئله مطرح شد و در دو صورت آن طبق قواعد عقلیه و همچنین چون که مقتضای قواعد شرعیه است جائز است که غیبت کنیم و بطلان آن کلام را روشن کنیم، اما صورت اول که در کتب فقهی بیش تر به مورد اول پرداخته شده است، واجب است که ما از شریعت مقدس دفاع کنیم و وجوب غیبت هم از باب تراحم استفاده می‌شود که در این نوشته به توضیح آن پرداختیم.

۲-۸-۵. هشدار

البته یک نکته مهم این است که نباید این جواز یا وجوب غیبت باعث شود ما شخص را متهم به



هر آن چه دلمان می‌خواهد بکنیم بلکه فقط باید آن قول باطل را نقد کنیم و نباید او را متهم به صفات دیگر کنیم و این نکته را آیت الله خامنه‌ای در رساله‌ی آموزشی خود به این گونه تذکر می‌دهند: (مسئله چون مسئله‌ی اهم و مهم است، باید این ملاک در دایره‌ی جواز غیبت هم رعایت شود؛ یعنی اگرچه از بین بردن ماده‌ی فساد اهم از غیبت است، اما اگر فرض کردیم که غیبت او با یک کلمه موجب قطع ماده‌ی فساد می‌شود، دیگر دو کلمه نمی‌شود گفت؛ یعنی اولویت و اقوایت ملاک، موجب می‌شود که همان مقدار غیبتی که با آن می‌شود قطع ماده‌ی فساد کرد، جایز شود، نه بیشتر از آن (خامنه‌ای، ۱۳۸۰، ج ۲، درس ۲۰) پس بنابر این باید به همان مقدار که باعث از بین بردن آن فساد مثلاً موجب رفع آن انحراف دینی می‌شود اکتفا کرد و نه بیش‌تر.

#### ۹-۵. استثناء هفتم: حسم یا هدم ماده فساد به واسطه غیبت

مرحوم شیخ انصاری فرموده‌اند: اگر غیبت کننده قصد حسم ماده فساد داشته باشد از آن جهت که مغتاب منشأ فساد است، غیبت وی جایز است؛ چرا که مصلحت دفع فتنه چنین شخصی بیش از از مفسده‌ی غیبت اوست (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۵۰) به عبارت دیگر اینجا باب تراحم بوده و تقدیم اهم مستلزم قول به لزوم قطع ماده‌ی فساد و جواز ارتکاب غیبت است.

مرحوم شیخ انصاری استدلالشان برای جواز غیبت به صحیحه داوود ابن سرحان است: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الرَّيْبِ وَالْبِدْعِ مِنْ بَعْدِي فَأَظْهِرُوا الْبِرَاءَةَ مِنْهُمْ وَأَكْثَرُوا مِنْ سَبِّهِمْ وَالْقَوْلِ فِيهِمْ وَالْوَقِيعَةَ وَبَاهْتُوهُمْ كَيْلًا يَطْمَعُوا فِي الْفُسَادِ فِي الْإِسْلَامِ وَيَحْذَرَهُمُ النَّاسُ وَلَا يَتَعَلَّمُونَ مِنْ بَدْعِهِمْ يَكْتُبِ اللَّهُ لَكُمْ بِذَلِكَ الْحَسَنَاتِ وَيَرْفَعُ لَكُمْ بِهِ الدَّرَجَاتِ فِي الْأَخِرَةِ (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۷۵).

و این واضح است که یکی از مصادیق وقیعه و بدگویی غیبت کردن است.

البته روایات صحیحه دیگری هم وارده شده که دال بر این است که بهتان، غیبت، وقیعه و ناسزا بر اهل بدع و معصیت جائز است مانند روایتی که در بحث جواز غیبت مظلوم ذکر شد (عاملی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۲، ص ۲۸۹).

#### ۱۰-۵. استثناء هشتم: غیبت برای دفع ضرر از مغتاب

یکی دیگر از موارد استثناء شده این است که ما غیبت شخصی را انجام دهیم با این هدف که از او ضرری دفع کنیم. باز هم دلیل جواز همان طور که اشاره کردیم بحث تراحم است که دفع



ضرر از انسان مهم تر از این است که غیبت او صورت بگیرد.

مرحوم شیخ انصاری در همین مسئله قضیه زراره را مطرح می‌کنند که حضرت امام صادق علیه السلام به زراره پیغام دادند که در مقام دفاع از تو و حفظ جانت اتهامی متوجه تو کرده ام که مفصل این روایت این در رجال کشی آمده (کشی، ۱۴۹۰ق، ص ۱۲۵).

البته آن چه در این روایت ذکر شده است، غیبت نیست بلکه حضرت برای حفظ جان زراره اتهامی در حق وی وارد کرده‌اند. البته این مورد نیز از مصادیق تراحم است اما بین ارتکابِ اتهام به غیر و حفظ جان او و نه ارتکابِ غیبت و دفع ضرر از مغتاب.

صاحب نجعة روایت دیگری هم از رجال کشی برای استدلال در این بحث آورده‌اند: عن الحسين بن زراره، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ان ابی یقرأ عليك السلام و يقول: جعلت فداك، انه لا يزال الرجل و الرجلان یقدمان فیذكران انك ذکرتنی، و قلت فی. فقال: اقرأ أباك السلام، و قل له: انا و الله أحب لك الخیر فی الدنيا و أحب لك الخیر فی الآخرة، و انا و الله عنك راض، فما تبالي ما قال الناس بعد هذا (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۸، ص ۱۶۹).

صاحب نجعة به نکته‌ی جالبی هم اشاره می‌کنند و می‌فرمایند: اگر مشاهده می‌شود در بعضی نصوص که زراره عیب به امام معصوم علیه السلام گرفته‌اند و ایشان را قدح کرده‌اند به همین دلیل است که در روایت ذکر شد و همچنین می‌فرمایند: اگر معصومین علیهم السلام ذمی نسبت به هشامین داشتند به همین دلیل بوده است.

#### ۵-۱۱. استثناء نهم: عیب آشکار شخص بدون قصد تنقیص

یکی دیگر از مواردی که جایز است غیبت برادر مومن را انجام داد، ذکر عیوب ظاهره مومن است مثل مالک اشتر، سعید اعرج، زینب الحولاء، دلیل بر این مطلب هم از تعریف غیبت بر می‌آید زیرا غیبت ذکر عیب مستور شخص است، اما ذکر عیب آشکار شخص، غیبت به شمار نمی‌آید (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۸، ص ۱۶۹).

صاحب حدائق می‌فرماید: در روایت داریم که حضرت صادق علیه السلام عیب ظاهر شخص را در کلام خود می‌آوردند: عن الحسن بن زید الهاشمی، عن ابی عبد الله عليه السلام، قال: جاءت زینب العطاره الحولاء الی نساء النبی صلی الله علیه و آله و هو عندهن، فقال: إذا أتیتنا طابت بیوتنا. فقالت بیوتك یریحك أظیب یا



رسول الله، قال: إذا بعث فأحسني و لا تغشي، فإنه أنقى و أبقى للمال (كلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۱۵۳).  
 البته مرحوم شهید ثانی می‌فرماید اگر بتوانیم به جای صفتی که نقص است از عبارتی استفاده کنیم که نقص نباشد و مشخص شود چه کسی منظور است بهتر است و برای همین هم هست که به اعمی بصیر گویند تا این که از صفتی که نقص است عدول کنیم (عاملی، ۱۴۲۱ق، ص ۳۰۲).

#### ۵-۱۲. استثناء دهم: در مقام شهادت دادن

آخرین موردی که می‌توان از استثنائات شمرده در مقام شهادت دادن است و فرقی نمی‌کند حقوق الله باشد یا حقوق الناس. البته این نکته مهم است که باید فقط همان موردی که برای شهادت نزد حاکم لازم است گفته شود و نه گناهان دیگر یا عیوب دیگر شخص مگر این که گفتن آن معصیت یا عیب هم داخل در حکم باشد و مرتبط به حکم باشد (عاملی، ۱۴۲۱ق، ص ۳۰۲).

#### جمع بندی

چنان چه که مطرح شد، مستثنیات غیبت جایگاه مهمی در باب غیبت کتب فقهی و همچنین احادیث ما دارد و در این پژوهش ده مورد از مستثنیات غیبت مورد بررسی قرار گرفت و به استدلالات فقهی و فروع بعضی از استثنائات بیش تر پرداخته شد. نکته حائز اهمیت این است که مستثنیات غیبت منحصر در این تعداد نیست و موارد دیگری هم مطرح می‌باشد که داخل در باب تراحم باشند و در این پژوهش از آن‌ها نام برده نشد، اما سعی شد که اهم مستثنیات غیبت بررسی شود و به قیود مطرح شده در این موارد پرداخته شود.



## فهرست منابع

۱. عاملی، حرّ، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة (چاپ اول)، قم: مؤسسه آل البیت علیهم السلام.
۲. عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰ق)، التفسیر (تفسیر العیاشی) (چاپ سوم)، تهران: مکتبه العلمیة الاسلامیة، ایران - تهران.
۳. ابن اثیر، مبارک بن محمد (۱۳۶۷). النهایة فی غریب الحدیث والأثر (چاپ چهارم)، قم: مسوسسه مطبوعاتی اسماعیلیان..
۴. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۶۷). الأمالی (للصدوق) (چاپ سوم)، ۱۳۷۶ ش.
۵. ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴ق). معجم مقاییس اللغة (چاپ اول)، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، اول
۶. اصفهانی، مجلسی دوم، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۱۰ق). بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام (چاپ اول)، بیروت - لبنان: مؤسسة الطبع والنشر.
۷. بحرانی، آل عصفور، یوسف بن احمد بن ابراهیم (۱۴۰۵ق)، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة (چاپ اول)، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۸. بخاری، محمد، صحیح البخاری، سده سوم هجری قمری.
۹. تبریزی، جعفر سبحانی (۱۴۲۴ق)، المواهب فی تحریر أحكام المكاسب (چاپ اول)، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۱۰. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۶ق)، الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیة (چاپ اول)، بیروت.
۱۱. خامنه‌ای، سید علی، رساله آموزشی (أحكام معاملات)، انتشارات انقلاب اسلامی.
۱۲. خمینی، سید روح الله موسوی (۱۴۱۵ق)، المكاسب المحرمة (چاپ اول)، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۳. خویی، سید ابو القاسم موسوی (۱۴۱۳ق)، المكاسب - مصباح الفقاهة.
۱۴. دزفولی، مرتضی بن محمد امین انصاری (۱۴۱۵ق)، كتاب المكاسب المحرمة و البيع و الخيارات (چاپ اول)، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.



١٥. طبرسی، فضل بن حسن (١٣٧٢)، *مجمع البيان في تفسير القرآن* (چاپ سوم)، تهران: ناصر خسرو.
١٦. عاملی، سید محمد حسین ترحینی (١٤٢٧ق)، *الزبدة الفقهية في شرح الروضة البهية* (چاپ چهارم)، ١٤٢٧ق، قم: دار الفقه للطباعة و النشر.
١٧. عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی، *رسائل الشهيد الثاني (ط - القديمة)* (چاپ اول)، قم - ایران.
١٨. فیروز آبادی، محمد بن یعقوب (١٤١٥ ق)، *القاموس المحيط* (چاپ اول)، بیروت.
١٩. فیومی، احمد بن محمد (١٤١٤ ق)، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی* (چاپ دوم)، قم: مؤسسه دار الهجرة.
٢٠. قمی، علی بن ابراهیم (١٣٦٣)، *تفسیر القمی* (چاپ سوم)، قم: دار الكتاب.
٢١. کشی، محمد بن عمر، *رجال کشی - اختیار معرفة الرجال* (مع تعلیقات میر داماد الأسترآبادی)، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
٢٢. کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب (١٤٠٧ق)، *الکافی (ط - الإسلامية)* (چاپ چهارم)، تهران - ایران: دار الکتب الإسلامية.
٢٣. مفید، محمد بن محمد (١٤١٣ق)، *الإختصاص، المؤتمر العالمي لالفیة الشيخ المفید، ایران؛ قم*.
٢٤. نجفی، صاحب الجواهر، محمد حسن (١٤٠٤ق)، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام* (چاپ هفتم)، بیروت - لبنان: دار إحياء التراث العربي.
٢٥. نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی (١٤١٥ق)، *مستند الشيعة في أحكام الشريعة* (چاپ اول)، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
٢٦. نوری، حسین بن محمد تقی (١٤٠٨ق)، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.